

## «روشنگری شعر و شخصیت فروغ فرخزاد»

نگارش: فرشید کریمی

(مقاله چاپ شده در روزنامه خبر شیراز، 1390.9.22)

شعر فروغ در عصر انفجار، ادامه ی شعر روشن گر پروین است. شعری که از احساس زنانگی و زن بودن، هیچ گاه نهراسید و در دنیای مردانه، جایگاهی زنانه طلبید. او با نخستین تپش های عاشقانه قلبش، عریان و اسیر دیوارهای تضاد و عشق گشت، تا با عصیانی تیز و برنده در تاریخ شعر معاصر بدل گردد. دردمند و رنج کشیده بود. می فهمید و این فهم از ناهمی، ناگاه او را در درون اجتماعی سرد، منسوخ شده و فنا گشته، پیدا کرد. شعرش در برزخ بی توجهی و اتهام، در رستاخیز بی باوری، یگانه و معنا دار، ریشه های عاطفی احساس زن بودن را، در خود به تماشا می نشست. او همواره، احساس زن بودن را، در خود به تماشا می نشست. او بی انتظار از درک دیگران، درون انزوای خویشتن غنود و رنج دیده گشت. او به اسیری رفت و در انزوای این اسارت، سر بر دیوار عصیانها کوبید و طعنه ی تلخی به آزادی اجتماعی زمانه زد. فروغ در حیات شاعرانه اش، نماد، اسطوره و بتواره ساخت و در عصیانی منحصر به فرد، آنان را شکست! درونش هزاران یاس و بدبینی از جامعه و زیستن در آن داشت؛ اما همواره زندگی را با امیدهایی که از ریشه های اندیشه هایش نشات می گرفت، شاد و کمیاب می یافت. فروغ همواره رویای بال زدن و پریدن داشت. به آغاز پروازی که به بلوغ خاطرات کودکی و نوجوانی اش نزدیک بود، دل بست تا تولدی تازه بیابد. فریادش، همواره آوایی جاودانه از بطن به انزوا رفته ی زن ایرانی و شرقی بود. این خروش ها و کشش ها، بوی باروری می دادند؛ اما او پیوسته مردمان را به آغاز فصلی سرد هشدار می داد. (شعر فریادهای روزهای برفی خاموش - تولدی دیگر). او حقوق مسلم جنس خویش را نه به شیوه ی سنتی، بلکه از جنس زمان و مکان جهان نو می طلبید. همواره در پندارهای سنتی جامعه و دین، دنبال نو جویی و رهایی از بند و تزویر بود. این تمایز انجام گونه که بوی غریزه ی کامل زنانگی از آن به مشام می رسید، از هویت زن بودن خویش هیچگاه نهراسید، بلکه پیوسته شاد و مغرور به آن نگاه کرد. زبان فروغ نه تعلیمی بود، نه محض و عاشقانه. او به هیچ روی، جایگاه تسلیم و رضا را در سخن خویش نمی پذیرفت، بلکه منجزر از هر انتخاب پیشینیان، دیگران را به گونه ای خود محکومی متهم می کرد. انزجارش از هول و هراس های آینده ای بود که برای هر زنی در زنانگی این زندگی و روزمره گی ممکن است، طبق شرایط و کنش ها رخ بدهد.

(شعر روی خاک در تولدی دیگر) از آن فریادهاست که منتقدان، ساده از مفهوم ژرف آن گذشته اند. این شعر، پر از درک حضور خویشتن در اجتماع مردوارانه ی هستی است. این شعر، زیبا، معنادار و پر از راستی در گونه ای از احساس و یگانگی با خویشتن سروده شده است. این نغمه های غمناک، به درستی می تواند دردنامه ی خاموش زنان در طول تاریخ حیات بشری باشند. فروغ در مراحل زندگی اش، خود را ناچار و بدون گریز می داند، این است که طغیان می کند و این تلاطم های غمناک، پاسخ به آن ناگریزهای تلخ موضوعی و اجباری در روابط است. وقتی به صدای خوانش شعرهایش گوش می سپاریم، حس حضور غم و ناشادی در هستی شاعر با شکل احساس رنج آموختگی بشر را همواره با عزمی عمیق در واکنش به جبر زمان، درک میکنیم. او ناچار از تقابل با توافقات و استغهام های رنگ آمیخته با هستی انجام گونه ی این آفرینش، انتخابی جبرگونه و متضاد دارد. این نگاه و خردورزی آگاهانه به مسائل پیرامونی زندگی، بیان را به معانی دگرگون گونه ای در مکانی خاص رهنمون می سازد، مکانی که شاید مذاق ناهمان و کم اندیشان را از چیرگی واژگان حسن آن، هرگز خوش نیاید.

برخورد با شعر فروغ از زوایای مردگونه بودن این ضعف را به نظام حاکم بر جامعه نقادی ایران نمایانده است که زن بودن یعنی جنسی که کمتر با نظامهای فلسفی و فکری آشنا بوده است. مطلبی کذب که شعر او با آن همه ایستادگی در برابر نابرابری ها و نابخردی ها، از حضور و اثرش مصون نماند و زخم خورده در تاریخ ادبیات معاصر ایران، بی هیچ مرهمی به حال خویش، رها شد. شعر فروغ، شرح روانکاوای واژگان و نمادهاست، زیرا که هسته، جوهر و بطن فرامن ها، هدف ها، آرزوها و آرمان های آینده اش

را ساخته است. اندیشه‌ی شگرف و نکته‌سنجش، بیزار از هر جایی شدن، نعشه‌ی خود یا دیگران گشتن، روسپی‌وار در جامعه بودن، بطالت روزمره‌ی مردان قرار گرفتن و بی‌هیچ ذوق و باروری از زن بودن، نتیجه‌ی اجتماع سنتی زمانه‌ی خویش گشتن است.

گاهی زن بودن، زنانه گشتن، زن‌گونه اندیشیدن و احساس کردن، با هزاران حس راز آمیز که سرکوبی‌اش را مردان همواره به انتظار، تسلیم و رضای خویش می‌کشاند، بسیار زجر آور، کسل‌کننده و حقارت آمیز می‌گردد. روان عصیانگر فروغ، شکست همیشگی میراث سنتی زنان را در مبارزه‌ای بی‌سلاح در تنگنای تاریخی حقوق بشری بر نمی‌تافت. فروغ شاعر و فیلم‌ساز، در امتداد مسیر رهایی و آزادی، به واگشتن از بیهوده‌انگاری در فراخنای تکرار شخصیت‌های پوشالی اطرافیان بود. او هیچ‌گاه از بیان کردن، نشان دادن و نشانه گرفتن آزادی‌های به‌حدود درآمده‌ی مردم، اطرافیان و جامعه ارزشی‌زمان حال و گذشته‌اش، ترسی به دل و افکارش راه نمی‌داد. او منتظر بود و انتظارش هشدار صادقانه و شاعرانه‌ای بود که در قالب واژگان، به ذهن بیداری خواهان شلیک می‌کرد. شعر فروغ همیشه و همه‌وقت، به هرگونه ساده‌انگاری و خیالاتی بودن گونه‌انسان می‌تازد تا در هوش تازه‌ی مردمان جایی تازه گیرد.

رویکرد پنداری او، دگر اندیشی محض به نظام‌های استقرار یافته‌ی زندگانی بود. فروغ تجربه کرد، سوخت، خاکستر شد؛ اما بر باد نرفت. همواره می‌دانست که تنها خودش باید مرهم جراحات خویش‌تاز باشد. او این تجارب را در شعرش پنهان نکرد، بلکه بر آنها بالید. سرچشمه ذوق‌ها و شوق‌هایش، کاویدن و چشیدن همین احساس‌ها و دردهای تجربی زندگی است که در برخورد‌های روزمره‌ی (جبری-انتخابی) و سلیقه‌ای با شخصیت‌ها، قوانین و نهادهای مرسوم اجتماعی به وقوع و انجام رسیده است. این تضادها و حکم‌های قانون‌گشته و بی‌تغییر مرسوم در هر جامعه، برخورد‌های مستقیمی با ذهنیت پویا و شخصیت او در طی مسیر زندگی داشته‌اند.

او زنی بود که سلیقه‌ای شکاک، برنده و البته شکافنده داشت. امروزه می‌توان گفت، زبان تلخ و تیز فروغ با بیان عواطف و حس زنانگی‌اش در خیال‌ها و واقعیت‌های شعری‌اش، هرگز بیراهه نگفته و نیاندیشیده است! با زبان بی‌زبانی، خواستار این است که معشوق (روحانی-جسمانی) اندیشه‌های ناب و باروری به او عرضه دارد. تضادهای مشهودی بین خواسته‌های قلبی، عاطفی و شهودی خواستاران با معشوق در ادبیات جهان وجود دارد. خواسته‌های به‌کمال رسیده در درمانگری روان‌مشوش شاعران و نویسندگان همیشه بازتاب‌های ازلی رسیدن از میان مایگی (فطری-اکتسابی) تا اوج کمال بوده است. راهی که تضادهای مشابه با پاسخ‌های غیر متعارف همیشگی به دنبال داشته است (در این مورد شعر معشوق در تولدی دیگر قابل توجه است). حالات و احساسی که شاید پیرامون مان، هرگز به درک متقابل افراد رو در رویمان نرسد، در بغض‌ها مان جمع می‌شود و شعر می‌گردد. اینها همان دغدغه‌های ساده‌ی رنجوری هستند که همیشه روان‌حساس شاعران را فرا گرفته‌اند، تا به گزینش واژگان و ایجاد نمادهای جاندار، جملات معنایی جان‌بخش و روح‌افزایی ببخشند.

بی‌پیرایه می‌توان گفت: اشعار فروغ، گفتگوست؛ گفتگویی منتشر از اعماق تفکرهای (اجتماعی-فلسفی)؛ اما تمایز خلاقیتی که او را همیشه از مجموعه‌ی اندیشه‌های زنان شاعر، جدا نگه داشته و می‌دارد، جستجو در بطن و زاویه وجودی خدا، هستی، مرگ، معشوق، انسان، جامعه، اشیا حدود زندگی و آزادی با رویکردی خالی از احساس‌های غریزی و سرشتی است. می‌توان گفت، شاعر با آنها مثال دیگران شروع کرده؛ اما در اسارت و اصالت آنان مدت زمان زیادی گرفتار نیامده است. عبور او از مرحله‌ی گذار، نوعی آبستنی موضوعی از رنج، همراه با ترکیب انواع نمادهای دانستنی است. در ظرف زمان، بسیار هستند شاعرانی که حدود هفتاد یا هشتاد سال،

جسمانی داشته‌اند؛ اما دریغ که تمام اشعار و محتوای اندیشه‌هایشان با یکی از اشعار (انتزاعی-فلسفی) فروغ که تنها سی و دو سال زندگی کرده، توان برابری، مبارزه‌ی فهمی، نو اندیشی و دگرگونی‌خواهی ندارد. به راستی او از چشمه‌ی جوشان؛ اما نایاب خرد جمعی، جرعه‌ی زحمت و رنج، بسیار نوشیده بود. راهی که او به روشنی، پیش چشم خردورزان نهاده، راهی است با طراوت و تازه، برای تکرار تولدی دیگر. این اندیشه‌ورزی‌های (منطقی-فلسفی) در شاعری با آن صراحت لهجه و حمله به واژگان و عبارات، هرگز گونه‌ای از بطالت و هوس در خود ندارد. آن‌طور که بعضی کم‌خردان، غرض‌ورزانه، قلم‌بیمارشان را برای بیان

این مطالب چرخانده اند، بلکه شباهت دارد به وام خواهی و دگردیسی از انواع رابطه های خاموش با پندارها و حواس مربوطه انسان و عواطف خاص بشری.

رسالت فروغ در شعر، رسالتی است روحانی، خاموش و منزوی که گاهی یاس وار و سردگونه به کلیت هستی و عمر کوتاه بشری مینگرد؛ اما در جای جای سخنش، همواره سخنی از امید و چشم انتظاری هست که جان وجود شعرش را به تصویری از انتخابی هدفمند و روشن می کشاند و مزین به نو اندیشی می کند. روانی هدف ها و سخن گستری اش همراه انجماد و انفجار آنها همواره حماسه می سازد، تخریب و دوباره سازی می کند. زیرا که وسواس گونه، خواهان رشد و برتری در کمترین زمان امکان در این جهان حادثه و تنگ است. تک تک واژه ها در اشعارش، ضرب آهنگ های معنی دار و هدفمندی گشته اند، در جهت های جهش یافته ی احساس نمایش زندگی. اشعار باقی مانده از او، تابلوی کامل و پویایی از تصاویر هستی اند. در شعر فروغ کوشش و تکاپو در رنج ها و اندیشه های انسانی و فرا انسانی، گفتگوهای توصیفی، رخ دادهای عاشقانه، روانکاوی و کالبدشناسی (اجتماعی-سیاسی)، جهان نگری زنانه و فلسفی، ایدئولوژی خردمندان و جهان شمول در زبانی نقد گونه، توصیفی و شاعرانه، بیان وجود و نبض حیات، برای احساس کامل ابدیت می گیرند. زبانش درون مایه ی پند گونه ای دارد که از آرمان شاعر جوان به حکمت خود بودن و تنها گشتن در مسیر سرد و گرم زندگی و جامعه شهری می رسد. به تنهایی حقوق مطلوب خویشتن، جنس زن و انسان را مطالبه می کند. او همواره سعی داشت سهم بیشتری از دانستن، عشق و الزامات اجتماعی در تقابل با نهادهای ثابت و جزمی برای زنان قائل باشد. سهمی که معنای همیشگی واژگان اشعارش را حتی بعد از مرگ غم انگیز و نابهنگامش برای همیشه ورجاوند نگه می دارد.

فروغ مادر است، دیدی که نسبت به زندگی و زیستن دارد، دیدی زایشی و رشدگونه از هر چیزی است که روزگاری به هیچ بودن خویش باور نهایی داشته؛ اما در امروز خویشتن به هستنده های آگاهنده ی، رشد دگردیسی و تکامل زندگی رسیده است. در عریانی لحظه های اتفاق و خود باوری، احساس و عملکرد فروغ، جنسی آگاه از شعر خالص و ناب زمانه بود. یاد او با مژده زیبای بازگشت؛ همواره انجیل گونه، مترصد و عجین گشته است. راه و مسیر روشن تعالی او که همواره، به دنبال گونه ای دگرگونی از عام بودن و تکرار گریزی از آرمان های موجود در زندگی بود، با گذشت زمان هنوز بارور باقی مانده است.

یاد فروغ این هنرمند حساس عصر جدید انوشه و ورجاوند بادا

فرشید کریمی  
(روانکاو التقاطی)  
شیراز.